



سفرنامه اربعین یک زائر کوچک در هوای حسین (ع)



خدا آرزوی بچه ها را زود برآورده می کند، مخصوصاً اگر از ته دلشان آرزویشان را بلند گفته باشند. برای من هم همین اتفاق افتاد. خیلی دلم می خواست امسال با پدر و مادرم به پیاده روی اربعین بروم و زائر کوچک امام حسین (ع) باشم. خدا آرزویم را برآورده کرد. همان اول کوله پشتی ام را بستم و از خوش حالی اش، هفته قبل، از همه دوستانم در انجمن ادبی کوله پشتی خدا حافظی کردم. سفر با هواپیما یا قطار ممکن است راحت تر باشد ولی سفر ما پیاده روی اربعین بود، سفری که با پای دل باید برای زیارت امام حسین (ع) می رفتیم و توی مسیر پیاده روی با خودمان خلوت می کردیم و با امام حسین (ع) حرف ها می زدیم.

نهم مرداد ۱۴۰۴ صبح زود از مشهد راه افتادیم و تا به کرمانشاه و مرز مهران برسیم، صحنه های زیبایی از طبیعت شهرها و مهربانی مردم دیدیم.

سرانجام ۱۱ مرداد به جایی که سفر واقعی شروع می شد، یعنی مرز مهران رسیدیم و دریایی از مردمی را دیدیم که به عشق اربعین از همه جا آمده بودند. این را از لباس ها و لهجه و چهره شان می شد فهمید. بعد از کنترل و بررسی گذرنامه هایمان با اتوبوس به سمت نجف راه افتادیم. در نجف به زیارت امام علی (ع) رفتیم. چه حال و هوای آرامش بخشی داشت. با ماشین رفتیم به سمت مسجد کوفه. آنجا آرامگاه مسلم بن عقیل و مختار ثقفی و خیلی شهدای دیگر بود.

بعد، از مسجد کوفه تا مسجد سهله پیاده رفتیم. راهی طولانی بود و ما هم توی راه موکب های زیادی دیدیم و بچه هایی که آب می دادند. حتی یک موکب دیدیم که داشت کباب می داد.

وقتی به مسجد سهله رسیدیم، شب شده بود. کمی استراحت کردیم و بعد از زیارت وارد مسیر پیاده روی اربعین شدیم.

از نجف تا کربلا، مسیر پیاده روی یا به قول عراقی ها «مشایه» بود که سه روز پیاده روی داشت و به وسیله ستون هایی شماره گذاری شده بود و فاصله هر پنجاه متر به نام عمود مشخص می شد. توی هر مسیر پیاده روی، ایستگاه های پذیرایی طولانی و محل استراحت برای زائران وجود داشت. هر کس از کوچک و بزرگ، به عشق امام حسین (ع)، به زوار امام حسین (ع) هر چه در توان داشت خدمت رسانی می کرد. در نزدیکی کربلا یک شب توی موکبی خوابیدیم و صبح راه افتادیم ولی خیلی گرم بود و ترجیح دادیم ظهر را استراحت کنیم که عراقی مهربانی ما را به خانه اش برد و با میوه و شربت و ناهار از ما پذیرایی کرد. اسم آن آقا، سید محمد بود. بعد از کمی استراحت در خانه سید محمد و تشکر از پذیرایی اش، دوباره به پیاده روی ادامه دادیم و به کربلا رسیدیم، جایی که همه دعاهايمان آنجا برآورده می شد.

